

هو العليم

حکم عامّ در تخصیص به مخصّص مجمل (۵)

تمسک به عامّ در اجمال مصداقی مخصّص منفصل

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه پنجاه و یکم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش و پاسخ قبل از آغاز بحث

عدم تأثیر مجمل مصداقی بر عامّ

... تلمیذ: [شما فرمودید که در شبهه مصداقیه تمسک به عامّ می‌توان کرد، مثلاً در «أکرّم العلماء إلاّ الفسّاق منهم»، آیا اجمال در «إلاّ الفسّاق» در مورد زید، تأثیری در «أکرّم العلماء» ندارد؟]

استاد: اصلاً «إلاّ الفسّاق» در اینجا هیچ کاری در

«أکرّم العلماء» نمی‌کند، به جهت اینکه در «أکرّم

العلماء» مگر ما افراد معلوم‌العلم را نمی‌خواهیم؟!!

الآن زید، معلوم‌العلم هست یا نه؟! هست، چون ما

در فسقش حرف داریم در علمش که حرف نداریم!

پس بالأخره موضوع ما، سر جایش هست. موضوع

ما این است که فرد معلوم‌العنوان، «يَجِبُ إِكْرَامُهُ».

الآن زید مشکوک‌الفسقية است ولیکن عنوان عالمش

معلوم است؛ این زید، بخواهیم یا نخواهیم، در تحت

«أکرّم العلماء» داخل است.

حالا صحبت در حجّیت است. ظهور «أکرّم

العلماء» الآن در این شخص، تامّ است. یعنی «أکرّم

العلماء» واقعاً این زید را در بر می‌گیرد. إنّما الكلام

در اینکه آیا بالنسبة به این زید، حجّیت دارد یا نه؟  
آن حجّیتش متوقّف است بر اینکه «إِلَّا الْفُسَّاقُ» در  
اینجا چه نقشی ایفا می‌کند؟ اگر «إِلَّا الْفُسَّاقُ»  
توانست این حجّیت را از بین ببرد، «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءُ»  
شامل این زید نمی‌شود. اما اگر «إِلَّا الْفُسَّاقُ»  
خودش نسبت به اینجا کُمیتش لنگ است، چون  
می‌گوید: من نمی‌توانم این زید را داخل در ظهور  
خودم قرار بدهم، چون مورد، مورد مشکوک است؛  
چطور دلیلی که ظهورش نسبت به یک مورد لنگ  
است، مسلم الظهورِ یک دلیل دیگری را بخواهد  
بردارد؟! این چطور ممکن است!؟

تلمیذ: به‌خاطر اینکه دو کلام باید با هم سنجیده بشوند.

استاد: هان، ما هم داریم با هم می‌سنجیم.

تلمیذ: این مدخلیت، مدخلیت تامّ نبوده است، پس ظهور از اوّل معلوم نیست منعقد  
بشود و دخول زید در علما یک ظهور بدوی است.

استاد: جان من! شما که می‌گویید: «أَكْرِمَ

الْعُلَمَاءُ»، در اینکه زید در علماء داخل است حرف  
دارید یا ندارید!؟

تلمیذ: ظهور بدوی است، غایی نیست.

استاد: به بدوی و غیر بدوی آن کار نداریم. الآن

واقعاً علماء شامل زید و غیر زید می‌شود و در این

حرف نداریم. وقتی که شامل شد، «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءُ»

به این ظهور، حجّیت می‌دهد و می‌گوید: تمام افرادی که بر آنها عنوان عالم است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُمْ**. حالا «**خَرَجَ مِنْهُ الْفُسَّاقُ**» و «**إِلَّا الْفُسَّاقُ**» از موضوع عامّ، رفع ید نمی‌کند، بلکه حجّیت این عامّ را بالنسبة به این موارد معلوم الفسقیّة برمی‌دارد. چون گفتیم که در جانب «**إِلَّا الْفُسَّاقُ**» هم علم به فسق، أخذ شده است.

گفتیم که عناوین به اطلاق عقدالوضع، روی معلوم الموضوعیّة می‌روند، نه روی مشکوک الموضوعیّة یا مظنون الموضوعیّة. همان طوری که به اطلاق عقدالحمل، همین طور است. یعنی حکمی را که شما می‌خواهید بر موضوعی بار کنید، باید حکم معلوم باشد. اگر حکم مشکوک باشد، با اصل عدم، آن حکم را کنار می‌زنید.

پس همان طور که شما در عقدالحمل باید علم را أخذ کنید - یا علم یا نازل منزله علم را که ظنّ معتبر شرعی باشد - همان طور در ناحیه عقدالوضع هم باید یا علم باشد یا ظنّ معتبر شرعی. علم باشد مانند اینکه می‌دانید این زید، عالم است. ظنّ معتبر شرعی

باشد مثل شهادت دو بیّنه، عدلین؛ دو عدل بگویند که شما [نسبت به علم زید] علم نداری، ولی ما شهادت می‌دهیم که این زید، عالم است؛ این هم نازل منزله علم است.

پس از نقطه نظر ظهور این علماء در این شخص، اگر الآن ما «إِلَّا الْفُسَّاقُ» را نداشتیم و [فقط] می‌گفتیم: «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءُ»؛ این شخص را شامل می‌شد دیگر! حالا جان من! «إِلَّا الْفُسَّاقُ» ظهور این را که بر نمی‌دارد؛ خیلی بخواهد کار انجام بدهد حجّیت این ظهور را بالنسبة به این مورد بر می‌دارد و این بر فرض این است که خود «إِلَّا الْفُسَّاقُ» بتواند این را در پَر خودش بگیرد. وقتی که نمی‌تواند در پَر خودش بگیرد چه ظهوری را می‌خواهد بردارد؟! چطور از انعقاد ظهور در «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءُ» بخواهد جلوگیری کند؟!!

«أَكْرِمِ الْعُلَمَاءُ» می‌گوید: همه آن افرادی که آنها متّصف به عنوان علم هستند را اکرام کن، واجب است اکرام کنی و اگر اکرام نکنی پدرت را درمی‌آورم! دلیل «إِلَّا الْفُسَّاقُ» می‌گوید: آن افرادی

که معلوم‌الفسقیة هستند از تحت این [عامّ] خارج می‌شوند. اما مشکوک‌الفسقیة چطور؟ نمی‌دانیم، و چون نمی‌دانیم پس تمسّک به «أکرم العلماء» می‌کنیم؛ «أکرم العلماء» که سر جایش هست.

## در کجا به ظهور عامّ تمسّک می‌کنیم؟

حرف بنده این است که اصلاً ما در کجا تمسّک به ظهور می‌کنیم؟ - امروز یکی از مسائلی که گفتیم این بود - همیشه ما در جایی تمسّک به ظهور می‌کنیم که شکّ در حجّیت آن ظهور داشته باشیم. ولی در اینکه این ظهور شامل آن خواهد شد، در این حرفی نداریم. یعنی عرف، ظنّ شخصی، ظنّ نوعی، تمام اینها از نقطه نظر ظهور بالنسبة به آن مورد حرفی ندارد، و صحبت در حجّیت آن ظهور بالنسبة به این مورد است. قضیه این است. بحث ما در آنجا این بود که اگر از اوّل شک در ظهور داشتیم دیگر سراغ حجّیت و منع و ردّ و... نمی‌رویم؛ می‌گوییم: از اوّل ظهور ندارد تا اینکه شما بخواهید بگویید که آیا مخصّص دارد یا ندارد؟ یا بگویید که دلیل مانع آمده است یا نیامده است؟

ولی ما در اینجا شک در ظهور نداریم،

لا شكّ و لا شبهه «أكرم العلماء»، این را شامل می‌شود. حالا که شامل شد صحبت سر این است که در فرضی از این ظهور، رفع ید می‌شود که «إلاّ الفساق» دارای حجّیت باشد، ولی الآن این حکم «إلاّ الفساق» نسبت به این زید، تامّ نیست؛ بنابراین اصلاً تمسّک به «أكرم العلماء» بلا مانع است.

*تلمیذ: پس دیگر مخصّص موجب اجمال عامّ نمی‌شود؛ نه در مفهوم و نه در موضوع.*

استاد: در مورد عامّ، عرض شد که در خصوص مخصّص مجمل مفهومی، حرف و بحثی در اینکه بالنسبة به آن فرد عامّ ظهور دارد، نیست. صحبت در این است که به واسطه اجمال مخصّص، از این ظهور، رفع ید می‌شود.

چرا به واسطه اجمال مخصّص، رفع ید می‌کنیم؟  
 - این هم از مطالبی بود که بایستی همین امروز صحبت بشود - به واسطه اینکه اشتغال ذمه در آنجا به جای خودش باقی است. وقتی که از طرفی حدود و ثغور امر برای شما روشن نیست، از آن طرف خود امر برای شما منجز و مسلم است، بایستی که به این امر عمل کنید تا وقتی که اشتغال ذمه باقی است؛ چون حدودش معلوم نیست.

من باب مثال شارع گفته است که نماز ظهري واجب است ولي نمی دانيم آن نماز، نماز جمعه است يا نماز چهار رکعتی ظهر؟ در اینجا باید هر دو تاي آنها را بخوانيم تا اینکه براءة ذمه بشود. یعنی بقاء اشتغال امر در مخصّص مفهومی، احتیاط را اقتضاء می کند. حالا وقتی که قرار بر احتیاط شد، آن وقت ما این احتیاط را بالنسبة به دليلِ مقدّم می سنجيم؛ اگر دليلِ مقدّم إباحه بود و این دليل الزامی بود، این بر آن حاکم است. اما اگر نه، دليل دوم إباحه بود و دليل اولی الزامی بود، آن دليل در آنجا حاکم است و ديگر بحث روی احتیاط می رود.

## نظر مرحوم آخوند در مخصّص منفصل

### مُجْمَلِ مَصْدَاقِي

صحت در مخصّص متّصل تمام شد. مرحوم آخوند در مخصّص منفصل هم قائل به عدم تمسک به عامّ در شبهه مصداقيّه [مخصّص] هستند؛ البته شبهه مصداقيّه در اجمال مخصّص از نقطه نظر مصداق، نه از نقطه نظر مفهوم.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> كفاية الأصول، ص ۲۲۱.



دلیل اول مُثَبِّتین تمسک به عامّ در

مخصّص منفصل مُجْمَل مصداقی

ایشان برای اثبات عدم تمسک به عامّ ادله‌ای ذکر کرده و از باب خلف وارد می‌شوند. ایشان می‌فرمایند دلایلی که مُثَبِّتین و متمسکین به عامّ در شبهات مصداقیّه می‌آورند، یکی این است که در اینجا لا شکّ و لا شبهه که عامّ بالنسبة به افراد متیقّن و بالنسبة به افراد معلوم‌الفسقیّة و بالنسبة به افراد مشکوک‌الفسقیّة ظهور دارد. یعنی حتی افراد معلوم‌الفسقیّة را هم شامل می‌شود. خَرَج از تحت این عموم عام، معلوم‌الفسقیّة، و **بَقِيَ تَحْتَهُ مَعْلُومُ الْعَدَالَةِ وَ مَشْكُوكُ الْعَدَالَةِ**. پس چه دلیلی بر ردّ مشکوک‌العدالة داریم؟! دیگر دلیل نداریم، بنابراین چرا بیاید خارج بشود؟!<sup>۱</sup>

**جواب مرحوم آخوند به دلیل اول**

مرحوم آخوند در اینجا جواب می‌دهند، که در شبهات مصداقیّه مخصّص، در اینجا همان‌طور که این مخصّص بالنسبة به خودش، موجب شک در

---

<sup>۱</sup> همان.

مصدقیّت این فرد مشکوک می‌شود؛ همین‌طور بالنسبة به عامّ هم موجب شک در مصدقیّت فرد مشکوک می‌شود. زیرا ظهور عامّ بالنسبة به آن فرد مشکوک، موجب حجّیت عامّ بالنسبة به آن فرد نخواهد شد. چه‌بسا مواردی که فرد در تحتِ عنوانی به‌لحاظ ظهور لفظی داخل است ولیکن به‌لحاظ حجّیت ظهور، در تحتِ حکم داخل نیست.<sup>۱</sup>

## اشکال بر مرحوم آخوند: حجّیت لازمه ظهور

تلمیذ: شما فرمودید هر جا ظهور هست حجّیت هم هست.

استاد: بله، حالا ایشان می‌گویند که می‌شود قائل [به انفکاک این دو] بشویم. اما طبق آن بیانی که ما عرض کردیم که هر جا ظهور باشد، حجّیت لازمه آن ظهور است و عرض ذاتی آن است به‌عنوان خارج محمول، نه‌اینکه محمول بالضمیمة باشد. یا می‌توانیم محمول بالضمیمة بگیریم که شارع به این حجّیت داده است یا اینکه عقل و عرف به این حجّیت داده‌اند، فرق نمی‌کند.

هر جا که ظهور باشد حجّیت هم همراه آن هست. اگر حجّیت نباشد معلوم می‌شود ظهور،

---

<sup>۱</sup> همان.

ظهور بدوی بوده است. اما اگر در جایی ظهور منعقد شد، حجّیت هم در آنجا هست **إِلَّا أَنْ يَمْنَعَ مَانِعٌ**؛ که در آنجا مخصّص بیاید و آن جلوی حجّیت را می‌گیرد؛ گرچه ظهور دارد ولی جلوی حجّیت را می‌گیرد. اما اگر ظهوری منعقد شد لولا مخصّص، خود این ظهور حجّیت را هم لازم گرفته است. این بحث ما بود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: در اینکه عامّ ظهور دارد حرفی نیست، اما صحبت در قصور حجّیت این ظهور، بالنسبة به فرد مشکوک است. یعنی همان‌طوری که این خاصّ بالنسبة به فرد مشکوک، قاصر از حجّیت است، همین قصور، بالنسبة به عامّ سریان و جریان پیدا می‌کند و عامّ هم حجّیتش بالنسبة به فرد مشکوک، قصور پیدا می‌کند. پس در **«أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ إِلَّا الْفُسَّاقَ مِنْهُمْ»** چطور **«إِلَّا الْفُسَّاقَ»** بالنسبة به فرد مشکوک الفسقیّة، قاصر از حجّیت است و حرمت شامل آن فرد نمی‌شود؛ همین‌طور وجوب اکرام هم شامل آن فرد نمی‌شود چون بالنسبة به آن فرد مشکوک، قاصر از حجّیت

است؛ مشکوک است دیگر! چون نمی‌دانیم فاسق است یا فاسق نیست.

## تتمه اشکال بر مرحوم آخوند

اشکالی که بر مرحوم آخوند است همان طوری که عرض کردیم یک تتمه‌ای دارد، آن تتمه‌اش هم این است که درست است که در اینجا آن زید مشکوک، الآن به عنوان مشکوک الفسقیّه از تحت «إِلَّا الْفُسَّاقُ» خارج شده و مشکوک است و چون مشکوک است لذا دلیل «إِلَّا الْفُسَّاقُ» شاملش نمی‌شود، ولی در اینجا صحبت این است که همیشه احکام روی عناوین می‌روند، نه روی فرد خارج، و فرد خارج به لحاظ دخولش در تحت عناوین، معروض برای تعلق حکم است.

اگر حکم ما روی فرد خارجی به عنوان این فرد خارج رفته بود - یعنی به لحاظ خصوصیت رفته بود - این دیگر قابل تسری برای دیگران نبود؛ یعنی اگر خصوصیت ممیّزه این فرد خارجی باعث تعلق این حکم باشد، دیگران نمی‌توانند در آن دخالت کنند. من باب مثال می‌گویند: زید چون پسر عمرو است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُ**. در اینجا این خصوصیت باعث

می‌شود که این وجوب اکرام روی خالد و بکر و...  
نرود چون اینها این خصوصیت را ندارند.

پس اگر یک وقت حکم روی یک فرد رفت، نه  
به لحاظ خصوصیت، بلکه به لحاظ وصفی که دارد،  
مقتضای قضیه این طور است که آن حکم روی عنوان  
رفته است، ولی این زید چون فردی از این عنوان  
است، این حکم روی زید هم می‌رود.

حالا در «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» ما باید بینیم «أَكْرَمَ»

روی فرد خارجی رفته است که زید باشد، یا روی  
عنوان عالم رفته است؟ اگر وجوب اکرام، روی  
عنوان عالم رفته است پس تا جایی که این عنوان باقی  
است، این حکم هم باقی است؛ تا جایی که یک فردی  
ممکن است که معنون به این عنوان باشد این حکم  
هم باقی است مگر اینکه دلیل مخصّصی بیاید و یک  
فرد را از تحت این عنوان بیرون بیاورد.

من باب مثال ما می‌دانیم شخصی عالم است، اما  
یک حجّت شرعی مثل دو تا دلیل و بیّنه بگویند که  
این عالم نیست، در اینجا این از تحت این عالم بیرون  
آمده است. یا اینکه دلیل مخصّصی بیاید و این را نه

تخصّصاً، بلکه تخصیصاً خارجش کند؛ مثل اینکه فرض کنید دلیل مخصّص بگوید: بله، از نظر اینکه این زید در عالم داخل است، **يَجِبُ إِكْرَامُهُ**، و بحثی هم نیست؛ ولی از نظر اینکه این در تحتِ عنوان فسق داخل است، از این نقطه نظر **لَا يَجِبُ إِكْرَامُهُ**، بلکه **يَحْرُمُ عَلَيْهِمُ إِكْرَامُهُ**. آن وقت در اینجا ما می‌سنجیم که آیا این عنوان اول، حاکم است یا عنوان دوم. اگر عنوان اول بر عنوان دوم حکومت داشت، این دیگر مخصّص نیست. اگر عنوان دوم بر عنوان اول حکومت داشت، این می‌شود مخصّص، به ملاک اظهریّت یا ملاک نصیّت یا ملاک تقیید و امثال ذلک و عنوان دوم بر عنوان اول حکومت پیدا می‌کند.

پس همیشه تخصیص روی عنوان می‌رود، نه روی فرد؛ و آن فرد، به واسطه آن عنوان، خارج می‌شود یا داخل می‌شود در تحتِ عامّ ما. حالا می‌بینیم این زید مشکوک در تحتِ عنوان علما داخل است. در «**أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ**» وجوب اکرام روی عنوان عالم رفته است و این فرد هم داخل در تحتِ این عنوان است، پس وجوب اکرام روی زید به لحاظ دخولش در تحتِ عنوان عالم رفته است. حالا

مخصّصی هم در اینجا می‌آید که تخصیص می‌زند و عنوان فسق را از تحت عنوان وجوب خارج می‌کند. در اینجا شک داریم که زید معلوم‌الفسقیّه است یا معلوم‌الفسقیّه نیست؟ وقتی که شک داشتیم، این دلیل «إِلَّا الْفُسَّاقَ» شامل آن مورد نمی‌شود، وقتی که شامل آن مورد نشد پس دلیل «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» که روی عنوان عالم رفته است، لا جرم این مورد را در بر می‌گیرد. و در اینجا شکی نیست.

### دلیل مؤیّدی بر نظر مرحوم آخوند

بعضی‌ها مؤیّداً لِدلیل مرحوم آخوند، دلیل دیگری ذکر کرده‌اند و از یک راه دیگر وارد شده‌اند، که اگر ما آن را به دلیل آخوند ضمیمه کنیم تازه دلیل آخوند وجهی پیدا می‌کند؛ و آن این است که در تخصیص، ما نیاز به احراز دو موضوع داریم تا اینکه دلیل «أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» محرز بشود:

دلیل اول، معلوم‌العلمیّه است که وقتی می‌گوید:

«أَكْرِمَ الْعُلَمَاءَ» یعنی عالم معلوم.

دلیل دوم، چون «لَا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ»

معلوم‌الفسقیّه را [از عامّ] خارج می‌کند،

معلوم‌الفسقیة را در بر می‌گیرد. یعنی نهی تعلق گرفته است به معلوم‌الفسقیة.

حالا ما در اکرام علما باید دو موضوع را احراز کنیم؛ موضوع اول جهت اثباتی آن است، یعنی معلوم‌العلمیة. موضوع دوم جهت نفی و عدمی آن است، یعنی عدم‌الفسقیة. پس ما عدم‌الفسقیة را هم باید احراز کنیم. بنابراین همان‌طوری که در تعلق وجوب به یک مورد، باید علم را احراز کنیم؛ در تعلق وجوب به آن مورد در صورت تخصیص منفصل، باید عدم‌الفسقیة را هم احراز کنیم. و چون در این مورد، مسئله عدمی احراز نشده است بنابراین در اینجا حجیت عامّ ما نسبت به فرد مشکوک، یک قسمتش لنگ است. بله، در اینجا احراز علم شده است ولی آن جنبه عدمی که احراز عدم‌الفسق است، آن در اینجا احراز نشده است و وقتی که احراز نشد، دلیل «أکریم العلماء» این مورد را شامل نمی‌شود.<sup>۱</sup>

تلمیذ: اینها قید دوم را از کجا اثبات می‌کنند؟

استاد: چون مخصّص هست، از تخصیص، احراز جنبه عدمی را می‌کنند. مثل اینکه فرض کنید

---

<sup>۱</sup> منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، ج ۳، ص ۵۰۸.



که اگر من در موضوعی دو قید آوردم؛ در تعلق آن، یک قید بشرطیئی آوردم و یک قید بشرطلایی آوردم. شما نباید بشرطلایی را احراز کنید؟! مثلاً برای اکرام این فرد دو مطلب لازم است. مطلب اول اینکه بدانی این شخص، پسر فلان کس است، و اگر پسر فلان کس نبود حتی اگر علامه هم باشد نمی‌خواهم اکرامش کنید؛ چون به خاطر پدرش می‌خواهم اکرامش کنید و الاً ریخت خودش را هم نمی‌خواهم ببینم. مطلب دوم این است که باید احراز کنی که فاسق هم نیست. یعنی یکی بشرطشیء و یکی هم بشرطلا. پس در جمع بین احراز بشرطشیء و بشرطلا، این حکم مترتب می‌شود.

حالا ما امری داریم «أَكْرِمِ الْعُلَمَاءَ»، و نهی داریم «لَا تُكْرِمِ الْفُسَّاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»؛ پس دو جهت باید در اینجا احراز بشود؛ یکی بشرطشیء بودن که احراز علم است، و یکی هم اینکه فاسق نباشد.

تلمیذ: به چه دلیل فاسق نباشد؟

استاد: چون مخصّص آوردیم، مخصّص ما ناظر به دلیل اول است. اگر ناظر نبود حرف شما درست بود. ولی وقتی که مخصّص ما به واسطه اظهریّت و

یا به واسطه نصیّت ناظر به دلیل «أکرِم العُلَماء» است، این [مخصّص] در ظهور آن [عامّ] تسرّی می کند. یعنی در تعلق حکم به این موضوع می گوید: دست نگه دار! من هم هستم، همین طوری نیست که تا احراز علم کردی تمام شد، اینجا من هم هستم! من می گویم: «لا تُکرِم الفسّاق»؛ مولا که من را بی خود نگفته است.

تلمیذ: این فرق دارد با آنجا.

استاد: چه فرقی دارد؟

تلمیذ: یک جا می گوئیم باید احراز عدم الفسق بکنیم یک جا می گوئیم عند العالَم باید قیدی گرفته شود و آن این است که معلوم الفسقیّة نباشد. فرق است بین اینکه بگوئیم معلوم الفسقیّة نباشد با اینکه بگوئیم باید عدم الفسق را احراز کنیم.

استاد: نه، ما در اینجا احراز معلوم الفسقیّة را نداریم.

تلمیذ: چرا دیگر؟! «لا تُکرِم الفسّاق منهم» یعنی معلوم الفسقیّة از این عامّ خارج شده است.

استاد: آن که معلوم الفسقیّة است، قطعاً از این عامّ خارج شده است و بحثی در این نیست.

تلمیذ: غیر از قید استثناء ما نمی توانیم یک قید دیگری را اضافه کنیم که احراز عدم الفسقیّة را هم داشته باشد.

استاد: چرا نمی توانیم؟! اینجا که هیچ علمی نیاورده است و در دلیل ما که علم نیست، ما این را از خودمان در آوردیم که در یک جا باید معلوم الفسقیّة یا معلوم العدالة باشد. ما حتی در مورد اول، یعنی «أکرِم العُلَماء» هم احراز معلوم العلمیّة را نمی گوئیم، ما می گوئیم در «أکرِم العُلَماء» باید

احراز علم بشود؛ حالا یا با علم و یا با ظنّ شرعی و  
یا با هر چیز دیگر؛ پس ما می‌خواهیم اول احراز علم  
بشود، دوم احراز عدم‌الفسق بشود.

تلمیذ: دلیلی بر این دومی نداریم.

استاد: دلیل، «لا تُكْرِمُ الْفُسَّاقَ» است.

تلمیذ: می‌گوییم معلوم‌الفسقیّه باشد، نه احراز عدم‌الفسق.

استاد: آن معلوم‌الفسقیّه، مسلّم‌الخروج است.  
حالا بر فرض هم بگوییم معلوم‌الفسقیّه است.  
صحبت در این است که ما در «أَكْرِمُ الْعُلَمَاءَ» باید  
احراز کنیم معلوم‌العلمیّه را و عدم معلوم‌الفسقیّه را.  
حالا در این مورد، معلوم‌الفسقیّه هست یا نیست؟  
نیست، وقتی که نیست پس لنگ می‌ماند دیگر. چون  
در این مورد ما عدم معلوم‌الفسقیّه را احراز نکردیم.  
فقط یک مورد [در تحتِ عامّ] می‌ماند و آن موردِ  
عدالت است. دو مورد دیگر هم می‌ماند، یک مورد  
که مسلّم‌الفسقیّه و یک مورد مشکوک‌الفسقیّه است،  
که در هر دو مورد، احراز معلوم‌الفسقیّه نشده است.

تلمیذ: معلوم‌الفسقیّه که نشد، مشکوک‌الفسقیّه را هم شامل نمی‌شود.

استاد: نه دیگر، آن را هم در بر می‌گیرد. این  
مورد مشکوک آیا معلوم‌الفسقیّه است؟! ما در این  
موضوع خودمان باید احراز کنیم که علم به فسق در

اینجا نداریم. پس مشکوک‌الفسقیّه را هم نمی‌توانیم  
با عدم معلوم‌الفسقیّه، داخل در تحتِ عامّ قرار  
بدهیم؛ چون آن را هم نتوانستیم احراز کنیم. فقط در  
اینجا شخصی که عدالتش تامّ است احراز می‌شود،  
فقط آن را می‌توانیم احراز کنیم.

*تلمیذ: معلوم‌الفسقیّه اینجا نیست، وقتی نبود یک شقّش احراز شد. گرچه  
مشکوک‌الفسق است ولی معلوم‌الفسق نیست.*

استاد: ببینید، ما در صدق عنوان بحث نداریم.  
وقتی که دلیل منفصل و مخصّص می‌آید دیگر عنوان  
بعدی هم باید بیاید، یعنی جنبهٔ عدمی را باید لحاظ  
کنیم چون مخصّص آمده است.

*تلمیذ: یعنی باید مفهوم بگیریم.*

استاد: یعنی وقتی که عنوان مخصّص آمد دیگر  
«أکرم العلماء» را باید کنار بگذاری و دیگر باید  
من حیث المجموع بسنجید. دیگر فقط احراز مورد  
اثباتی کفایت نمی‌کند و مورد نفیی را هم می‌خواهد.  
حالا شما چطور مورد نفیی را اثبات می‌کنید؟ اگر  
معلوم‌الفسقیّه باشد، که خارج است. اگر عدم‌الفسقیّه  
احراز بشود، نه عدم معلوم‌الفسقیّه، آن موقع داخل در  
تحتِ عامّ می‌شود.

*تلمیذ: ما در اینجا احراز عدم‌الفسقیّه را لازم نداریم، در اینجا فقط باید عدم  
معلوم‌الفسقیّه را احراز کنیم. یعنی ما قائل به وسط هستیم که شخصی می‌تواند نه عادل باشد  
نه فاسق، أقلّش این است که بگوییم مشکوک باشد.*

استاد: نه دیگر! اگر عدالت را به عنوان جنبهٔ

ثبوتی می‌دانید؛ یا عادل است یا فاسق است. اگر از جنبه اثباتی می‌دانید آن وقت بله، بالأخره انسان ممکن است جاهل به عدالت باشد. جهت اثباتی، معنای جهل است ولی فی الواقع که یا فاسق است و یا عادل.

تلمیذ: نمی‌شود نه فاسق باشد نه عادل؟

استاد: نه، این که نمی‌شود! بالأخره داخل در تحت این دو است.

## اشکال بر دلیل مؤید نظر مرحوم آخوند

شما تقریباً می‌خواهید همین مطلب ما را بگویید، ولی ما با یک بیان دیگر بیان می‌کنیم. مطلب، مطلب درستی است ولی بیانش فرق می‌کند.

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که اصلاً در تعلق تخصیص و سریان تخصیص به مخصّص، باید بینیم مخصّص چطوری در آن عامّ می‌تواند دخالت کند؟ ما در این صحبت داریم؛ بله، وقتی که دلیلی بیاید، جنبه نفی که احراز عدم الفسقیّه است اصلاً در دلیل ما نیست، نه احراز عدم الفسقیّه نه احراز عدم معلوم الفسقیّه؛ هیچ چیز در دلیل ما نیست. آنچه که ما در دلیل «أکرم العلماء» لازم داریم، احراز علم

است. احراز علم برای ما کفایت می‌کند البته احراز معلوم‌العلمیّة؛ همان‌طوری که عرض کردیم.

مخصّص می‌گوید که من از ظهور عامّ در آن موردی که خودم حجّت هستم جلوگیری می‌کنم، نه در موردی که حجّت نیستم. اگر من بگویم: «لا تُکْرِمُ الْفُسَّاقَ»، آیا دلیل بر این است که «لا تُکْرِمُ الْبُهَائِمَ»؟! بهائم که ربطی به «لا تُکْرِمُ الْفُسَّاقَ» ندارد. یعنی به حیوانات آب و علف ندهیم چون دلیل «لا تُکْرِمُ الْفُسَّاقَ» آمده است؟! پس این اصلاً ربطی به آن ندارد. حجّیت خاص بالنسبة به مورد معلوم است، مطلب این است.

بنابراین ما در انعقاد حجّیت برای این عامّ، آن جنبه نفی را نداریم بلکه عدم حجّیت مخصّص را داریم، نه اینکه احراز عدم‌الفسقیّة را داشته باشیم. بله، باید احراز کنیم معلوم‌العلمیّة را، این یک. دوم اینکه احراز کنیم عدم حجّیت مخصّص را در موارد معلومه، آن را باید احراز کنیم. در اینجا احراز نکردیم و وقتی که احراز نکردیم، حجّیت این عامّ به حال خودش باقی می‌ماند.

به عبارت دیگر سریان خاصّ به عامّ، به لحاظ

موارد حجّت است. بالنسبة به موارد مشکوک که چون خود این خاصّ اجنبی است و ما نمی‌توانیم تمسّک به این خاصّ کنیم، آن وقت نمی‌توانیم این حجّیت خاصّ را سرایت به عامّ بدهیم. یعنی خاصّ از این لحاظ بر عامّ حکومت دارد که نسبت به موارد خودش اخصّ از عامّ است. اما نسبت به آن موردی که اصلاً بیگانه است - که مورد مشکوک باشد - از اوّل داخل در این خاصّ نیست تا اینکه از خاصّ به عامّ تسرّی کند. لذا از این باب این دلیل اینها هم مردود است.

## دلیل دوم مثبتین ظهور عامّ در مخصّص

### منفصل مجمل مصداقی

یکی از دلایلی که مرحوم آخوند برای مثبتین ذکر کرده‌اند - که البته این دلیل مردود است - این است که می‌گویند که اصلاً در مورد عامّ اگر بعداً یک فردی مشکوک باشد، آیا شما در عمل به عامّ شک دارید یا شک ندارید؟! در اینجا استصحاب می‌کنید. الآن در «**أکرم العلماء**» اگر شما به این عامّ عمل کردید و فردی را هم که در تحت این عامّ بود اکرامش کردید، حالا اگر بعداً شک در عدالتش کنید

چه کار می کنید؟ در اینجا عمل به عامّ را استصحاب

می کنید دیگر!

بنابراین اگر فردی در اینجا مشکوک بود و شک

در عدالت داشتید، قیاس به مانحن فیه می کنید.

مخصّصی آمده است و این مخصّص، منفصل است؛

شک در فسق این فرد دارید، و این شک ما باعث

می شود که شک کنیم که آیا این فرد، داخل در تحتِ

عامّ هست یا نه؟ وقتی که در اینجا شک در او کردید

این مانحن فیه، به این موردی که ما این فرد را اکرام

کردیم و بعد شک در عدالتش می کنیم قیاس می شود؛

پس در اینجا هم استصحاب عمل به عامّ می کنیم.

این هم همین طور است. چه فرقی می کند که ابتدائاً

در عدالت شخصی شک داشته باشیم یا اینکه این

شک، شک طاری باشد، و ما بعداً شک کنیم در اینکه

این شخص عدالتش از بین رفته است یا نرفته

است؟! پس عمل به عامّ را استصحاب می کنیم و در

اینجا اکرام را انجام می دهیم.<sup>۱</sup>

اگر کسی بگوید: در اینجا عمل به استصحاب

---

<sup>۱</sup> کفایة الأصول، ص ۲۲۳.



عدالت می‌کنیم، می‌گوییم: نه، آن بحث استصحاب  
عدالت، یک بحث دیگر است. ولی ما می‌گوییم:  
از نظر شرعی آیا در اینجا باید استصحاب به عامّ  
بکنیم یا نکنیم؟! یعنی باید همان عمل گذشته خود  
را استمرار بدهیم؛ در اینجا هم استصحاب عمل به  
عامّ است دیگر! این با آن فرقی نمی‌کند.

**جواب مرحوم آخوند به دلیل دوم مثبتین ظهور**

**عامّ در مسئله**

جوابی که مرحوم آخوند در اینجا می‌دهند این  
است که شما در اینجا به استصحاب به عامّ تمسّک  
کردید و ابتدائاً و بدواً به خود عامّ تمسّک نکردید، و  
این دو مسئله است؛ یعنی در اینجا حجّیت قبلاً برای  
شما منعقد شده است و استصحاب آن حجّیت را  
می‌کنید، ولی در اینجا از اوّل در حجّیتش شک دارید  
که این از اوّل حجّت است یا نه؟ «أکرم العلماء»  
شامل این می‌شود یا نمی‌شود؟<sup>۱</sup>

**جواب صحیح به دلیل دوم مثبتین به ظهور عامّ**

---

<sup>۱</sup> همان.

ولکن اصلاً مرحوم آخوند به این مسئله جواب نداده است و باید جور دیگری جواب داد و اشکال از نظر دیگر به این دلیل وارد است، نه از نظر این که مرحوم آخوند گفته است. از نظری که مرحوم آخوند گفته است یک مطلب است، ولی این مطلبی که عرض می‌کنم مسئله دیگری است.

ما در اینجا اصل سبب و اصل حاکم و محکوم داریم. استصحاب عمل به عام محکوم است و اصل حاکم ما استصحاب عدالت است. ما تا استصحاب عدالت جاری نکنیم، استصحاب عمل به عام در اینجا جاری نمی‌شود. پس اولاً بلا اول ما باید سراغ عدالت برویم، اگر در اینجا عدالت را ولو بالأصل توانستیم ثابت کنیم، در این صورت استصحاب عمل به عام می‌کنیم. اگر عدالت را نتوانستیم ثابت کنیم، دیگر به عام هم نمی‌توانیم عمل کنیم.

*تلمیذ: اگر استصحاب عدالت کنیم که دیگر استصحاب عام را نمی‌خواهیم.*

استاد: بله، دیگر استصحاب عام نمی‌خواهیم، ما هم همین را می‌گوییم. می‌گوییم وقتی که اصل حاکم هست، دیگر نوبت به اصل محکوم نمی‌رسد. بله،

اگر اصل حاکم نبود، آن وقت اصل محکوم که اصل عمل به عامّ است در اینجا جاری می شود، ولی در اینجا ما اصلاً اصل حاکم داریم و وقتی اصل حاکم داشتیم، در این صورت استصحاب عمل به عامّ دیگر جاری نمی شود.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ